

بازتاب اسطوره‌های ایران باستان

در ادب عربی معاصر

اثر: دکتر ناصر محسنی نیا

عضو هیئت علمی دانشگاه شهید باهنر کرمان

(از ص ۴۳۱ تا ۴۴۴)

چکیده:

نگارنده را در این گفتار کوتاه، سعی بر آن است تا به معرفی «خلیل مَطْران بک» شاعر و نویسنده نامدار و معاصر لسنانی (۱۹۴۹-۱۸۷۲) بپردازد و به شکلی مختصر و مفید، خوانندگان محترم را با زندگی، آثار و افکار و سبک او در شعر و نثر آشنا سازد. در این میان، وجود دو قصیده ارزشمند و با صلابت و شکوه او، به نامهای «مقتل بزرجمهر» و «ابنة بزرجمهر» پیرامون دو شخصیت مهم و تاریخی ایران باستان، مهمترین انگیزه و بهانه در این اقدام بوده‌اند.

واژه‌های کلیدی: اسطوره‌ها، وادی شعر، غزّاء.

مقدمه:

زبان و ادبیات عربی، به فضل دین مبین اسلام، به ویژه قرآن حکیم یکی از زبانهای پردامنه و بزرگ دنیا شده، این زبان از ادبیاتی دیرینه، و بسیار وسیع برخوردار است؛ ادوار مختلف و گوناگونی را طی کرده، فراز و نشیب‌های فراوانی را پشت سر نهاده، تا به دوره معاصر خود یعنی همان دوره‌ای که مدنظر ماست پا گذاشته است. ادب عربی در دوره معاصر از بزرگان بی‌شماری در شعر و نثر سود برده و می‌برد. ما را، در این مختصر، توان معرفی همه آنها نبوده و نیست، اما به حکم «آب دریا را اگر نتوان کشید، هم به قدر تشنگی باید چشید» بر آن شدم تا گروهی از برجسته‌ترین آنها را معرفی کنم. در این راستا، معرفی آن دسته را که در ادب عربی معاصر مبدأ تحول بوده و از ارکان نهضت ادبی معاصر به حساب می‌آیند مقدم می‌دارم، و از این عده آنان را که در آثار برجای نهاده از خود به نحوی از فرهنگ و تاریخ و سنن گذشته و حال ایرانیان چیزی قابل طرح دارند، بر بقیه مقدم می‌دارم و خلیل مطران، از این دسته اخیر است، پس معرفی او را در بادی امر و وجه همت خود ساختم.

خلیل مطران^(۱) یک کیست؟

خلیل مطران در سال ۱۸۷۲ میلادی، در بعلبک لبنان پا به عالم وجود نهاد. تحصیلات مقدماتی خود را در دانشکده «الشرقیة» شهر «زحله» به پایان آورد. آنگاه پدرش، برای ادامه تحصیل، او را روانه بیروت کرد، در آنجا از محضر استادان بزرگی چون «خلیل الیازجی» و برادرش «ابراهیم الیازجی» درسهای مربوط به ادب و زبان را آموخت و از محضر آنان استفاده فراوان برد. زندگی او ۳ مرحله اساسی را طی کرده؛ مرحله نخست، از آغاز حیات تا استقرار او در مصر (۱۸۷۲-۱۸۹۱) مرحله دوم، دوره پختگی که تا پایان جنگ جهانی اول ادامه داشت (۱۸۹۱-۱۹۱۸).

۱- مطران یا مطران، به معنای رئیس بزرگ دین ترسا، مرتبه‌ای از مراتب روحانیت، در آئین ترسایی را گویند.

مرحله سوم، دوره کمال که تا سال ۱۹۴۹، سال مرگ او دوام یافت.

«نخستین گام‌های خلیل مطران در وادی شعر»

خلیل مطران، از کودکی در مدرسه، شعر سرودن را آغاز کرد. قصیده پرسر و صدای «معركة ايانا» که به خاطر نوآوری هایش، خشم شاعران زمان و ادیبان عصر و حتی استاد خود او شیخ ابراهیم الیازجی را برانگیخت، محصول همین دوره از حیات اوست.

او در این قصیده، الفاظ غیر عربی «اروپائی» را به کار می‌گیرد، قالبهای سنتی و کلاسیک شعر عربی را می‌شکند، چرا که او می‌گفت «لازم نیست که ما به همان راهی برویم که عرب قدیم رفته است، عصر ما و ادب ما با عصر و دوره آنها متفاوت است، اخلاق و آداب ما و علوم و نیازهای ما، با علوم و اخلاق و نیازهای آنها تفاوت نموده است، لذا شعر ما و ادب ما، باید بیانگر اخلاق، نیاز و احساس عصر ما باشد».

البته خلیل مطران هرگز به زبان عربی و قالبهای قدیم آن بی‌اعتنا نبود، بلکه او نمی‌خواست که فقط یک مقلد محض باشد. نظر او آن بود که یک نوآور و مبدع باشد و مطابق درک و احساس خود، شعر بگوید.

آزادی‌طلبی خلیل مطران منحصر به شعر و ادب نبود. او در عرصه سیاست و اجتماع هم آزادیخواهی تمام عیار بود. بر علیه حکومت جابرانه سلطان عبدالحمید، بر وطنش لبنان، سخت اعتراض داشت، اعتراض خود را با شدت تمام بیان می‌کرد و نتیجه این اعتراض آن شد که تقریباً مجبور به ترک لبنان، وطن خویش گردید و مدتی از زندگی خود را در پاریس گذراند. خلیل در اروپا با ادبیات فرانسه و انگلیس، آشنایی کاملی پیدا کرد، او به ویژه از آثار آلفرد دی‌موسه فرانسوی و شکسپیر انگلیسی سخت الهام گرفت و تحت تأثیر آنان واقع شد. جلای وطن و حضور خلیل در اروپا، مانع از شرکت او در فعالیتهای سیاسی و اجتماعی

نگردید، بلکه او در پاریس با شدت و حدت فراوان به همکاری خود با آزادیخواهان ترکیه خصوصاً حزب ترکیه جوان، ادامه داد. همکاری او با این حزب، باعث شد که سفیر عثمانی دست به تحرکاتی بزند و با یک سری اقدامات، کاری کند که او مجبور به ترک فرانسه بشود، بعد از این جریانات، خلیل ناچار با کشتی، عازم مصر گردید. ورود وی به مصر، همزمان شد با مرگ سلیم تقلا، بنیانگذار روزنامه «الاهرام» در مصر، او به همین مناسبت قصیده‌ای باشکوه و آکنده از نوآوری ادبی، در رثای سلیم تقلا سرود و آن را در مراسم ترحیم او قرائت کرد. قرائت این قصیده غزا و سبک منحصر به فرد آن توجه ادبا و شعرای حاضر در آن مجلس را برانگیخت. از این میان، بشاره تقلا، برادر مرحوم سلیم تقلا، به خلیل پیشنهاد همکاری در روزنامه الاهرام را داد و از او خواست که خبرنگار ویژه و نویسنده این روزنامه بشود. این تقاضا با استقبال خلیل مواجه شد، بعد از یک دوره همکاری کوتاه، شهرت خلیل و نام او بر زبانها افتاد، تا جایی که به مقام سردبیری الاهرام رسید و در کنار آن، روزنامه‌هایی چون «المؤید و اللواء» را هم از محصول قلم و اندیشه خود محروم نگردانید.

خلیل مطران در سال ۱۹۰۰ میلادی، اولین مجله مخصوص ادبیات را در مصر تحت عنوان «المجله المصريه» تأسیس کرد؛ مجله‌ای که فقط چهار مجلد از آن به زیور طبع آراسته شد و سپس به سال ۱۹۰۲ میلادی، روزنامه دیگری را با عنوان «الجوائب المصريه» منتشر کرد که انتشار آن پنج سال دوام یافت.

خلیل برای نخستین بار در سال ۱۹۰۸ میلادی، دیوان اشعار خود را منتشر نمود. سالهای «۱۸۹۷ تا ۱۹۰۳» سالهای اوج فعالیت او در سرودن اشعار عاشقانه هستند. کتاب «حکایة عاشقین» بهترین بستر برای بیان این قبیل از اشعار او شده است. خلیل مطران در سومین دوره حیات خود که دوره اوج و شکوفایی اوست، به ناگهان در یک اقدام غیرمعمول از دنیای ادب و روزنامه نگاری، پا به جهان اقتصاد و تجارت نهاد، ولی متأسفانه در سال ۱۹۱۲ به ناگهان تمام ثروت و دارایی خود را یک

شبه از دست داد.

اگر در آن ایام تلخ، روح بلند و لطیف شاعر و احساس عمیق و شاعرانه او نسبت به مال دنیا نبود، بی تردید عفریت یاس و ناامیدی او را از پای در می آورد. خلیل مطران، به دنبال این شکست بزرگ و در آن سال اندوهبار (۱۹۱۲) به ناچار، کشتی وجودش را به سمت ساحل شهر «عین شمس» (مصر جدید) ناخدایی کرد و چند سالی را در ساحل تنهایی آن شهر پهلو گرفت و در خلوت و انزوا، ایام عمر را سپری کرد. قصیده مشهور «الاسد الباکی» (شیرگریان) محصول پرارزش این دوران اوست. سرنوشت و به ویژه شکست تلخ او در این قصیده جلوه گر شده‌اند. وی چندی بعد به سمت «منشی معاون سلطنتی جمعیت کشاورزی مصر» انتخاب شد. با این شغل جدید، قدری اوضاع معیشتی او بهبود یافت. در همین سالها بود که خلیل گرایش فراوانی به آثار شکسپیر پیدا کرد. قصیده مشهور «نرون» که به حق اولین اثر جاویدان حماسی در ادب عربی است، محصول این گرایش و این دوره از حیات فکری اوست.

در آوریل ۱۹۱۳، دانشگاه ملی مصر، به اشاره «خدیدو عباس حلمی دوم» برای گرامیداشت و بزرگداشت او، مجلسی باشکوه برپا کرد که تا آن روز در جهان عرب بی سابقه بود؛ همچنین دولت مصر در مارس ۱۹۴۷ مجلس جشن باشکوهی برای تکریم مقام خلیل برپا داشت، شاعران و ادیبان بی شماری از مصر و دیگر کشورهای عربی در این مراسم، حضور داشتند، و در همین مراسم بود که لقب «شاعر القطرین» (شاعر دو کشور) به او داده شد. اندکی بعد، لقب بزرگتری چون «شاعر الاقطار العربیه» (شاعر همه کشورهای عرب) زینت بخش اسم او گردید.

خلیل مطران در آئینه نگاه دیگران

احمد شوقی بک «شاعر بزرگ مصر» خلیل را شاگردی می‌کرد و علم عروض را نزد او آموخت. شوقی با شدت تمام، خلیل را احترام می‌کرد و همیشه شعر و ادب

و اخلاق او را بر خود و حتی دیگران، برتری می داد. حافظ ابراهیم، دیگر شاعر بزرگ مصر، معروف به «شاعر النيل» به برتری خلیل اذعان داشت. دکتر طه حسین ادیب برجسته مصر، سخت شیفته شعر و اخلاق او بود. او در حضور احمد شوقی و حافظ ابراهیم، شعر خلیل را استماع می کرد و بی پرده شعر خلیل را بر شعر آن دو ترجیح می داد، آنها هم این سخن را تأیید می کردند. شگفت تر آن که طه حسین، خلیل را بر خود هم ترجیح می داد و او را از خود برتر می دانست. و طه حسین، کسی نیست که بی مورد، کسی را بر خود ترجیح دهد، الا اینکه این شایستگی را داشته باشد، و خلیل مطران، واقعاً شایسته آن بود.

آثار خلیل مطران

خلیل مطران، آثار فراوانی از خود بر جای نهاده که پاره‌ای از آنها، هنوز به زیور طبع آراسته نگشته‌اند، از جمله آنهاست: دیوان الخلیل، مرآة الایام در تاریخ، التاريخ العام در ۶ مجلد، تألیف چندین نمایشنامه، ترجمه چندین نمایشنامه از شکسپیر و کورنی، کتاب مرثیة الشعراء، مجموعه ارجوزهایی در علم اخلاق، حکایت عاشقین، و قصاید بسیار مشهور دیگری چون المساء، نرون، الاسد الباکی، مقتل بزرجمهر، ابنة بزرجمهر، آثار بعلبک، فنجان و قهوه، موت عزیزین، فتاة الجبل الاسود، وقفه فی ظل تمثال رعمسیس، الجنین الشهيد، شهید المروثة، النساء البویریات، العین و القلب أمام قاضی الغرام. (چشم و دل در پیشگاه داور عشق)

خلیل مطران، شاعر وصف

نقادان معاصر، خلیل را در وصف و سرودن اشعار توصیفی، همسنگ ابن الرومی (شاعر بزرگ دوره عباسی) دانسته‌اند. در این باب کسی توان مقابله با او را نداشت و کسی را جز ابن الرومی همسنگ او ندانسته‌اند. او در نثر نیز از قلمی شیوا و روان برخوردار بود، به طوری که در آثار منثور او این روانی و سلاست به وضوح

مشهود است.

«خلیل مطران، شاعر تاریخ و اجتماع و حماسه»

خلیل مطران، تنها به سرودن شعر وجدانی و عاطفی اکتفا نمی‌کرد، بلکه او به حق شاعر حماسه و تاریخ و اجتماع بود و به جرأت در میان معاصرین نخستین کسی بود که ادبیات داستانی و حماسی را به شکل با شکوهی وارد شعر و ادب عربی کرده است و در این راه بسیار موفق بوده است. شاید دلیل این موفقیت خلیل، در زمینه شعر حماسی، تاریخی، داستانی و تاریخدانی او باشد؛ چرا که او یک تاریخدان کامل بود و در تاریخ دو اثر مهم دارد؛ قصایدی چون: «نرون»، «مقتل بزرجمهر»، «ابنة بزرجمهر»، آثار بعلبک و تعدادی دیگر از قصاید او، محصولات ارزشمند تاریخدانی اویند. قصاید حماسی و تاریخی خلیل از جلوه و شکوه خاصی برخوردارند و بیان اشعار وجدانی او، سرشار از وصف و توصیف‌های زیبا هستند و در عین حال از تجزیه و تحلیل دقیق مسائل، به عنوان یک امتیاز مضاعف بهره می‌برند. او در قصاید تاریخی و داستانی خود، روح حماسی و قهرمانی را در کالبد ملل عالم، به ویژه ملل شرق می‌دمد. اوسعی دارد با سرودن این داستانها عظمت آنها را تجدید کند.^(۱) قصاید «مقتل بزرجمهر» و «ابنة بزرجمهر»، از این قبیل هستند که اینجانب در این مقاله به دلیل تنگی وقت، فقط قصیده مقتل بزرجمهر را معرفی و شرح و بررسی می‌کنم تا دیدگاه و بیان شاعرانه خلیل را، در باب این داستان و این جزء از تاریخ ایران باستان، خدمت خوانندگان محترم عرضه نمایم. در باب داستان قتل بزرجمهر و خود او، تاریخ بیهقی و شاهنامه مطالبی را بیان کرده‌اند و هر کدام به این داستان اشاراتی دارند. کتابهای دیگری در باب تاریخ و فرهنگ ایران باستان وجود دارد که به این داستان پرداخته‌اند. از جمله، ایران در زمان

۱- در میان شاعران و ادیبان معاصر ایران افرادی چون حمیدی شیرازی، سیاوش کسرائی، ملک الشعرای بهار و گروهی دیگر در زمینه به نظم کشیدن قطعات حماسی تاریخ گذشته ایران از افراد موفق بوده‌اند.

ساسانیان، سبک‌شناسی بهار جلد اول صفحه ۵۲ و ۵۳ و ۲۷۱، دستور الوزراء ص ۱۵، شرح احوال و آثار رودکی ص ۲۸۶ و ۲۸۷، چهارمقاله عروضی ص ۱۷۶، فارسنامه ابن بلخی، معجم الادباء جلد اول، تاریخ الحکمای قفطی، عیون الاخبار ابن قتیبه، والبیان والتبیین جاحظ بصری.

نگاهی به قصیده «مقتل بزرجمهر»

خلیل، قصیده جذاب و باشکوه «مقتل بزرجمهر» را در ۵۴ بیت و ۷ بخش و در بحر کامل سروده است. او در بیت آغازین، حاضرشدن کسری (خسرو)، شاه ایران را در منظر عام، موجبی برای وجوب سجده مردم بر او می‌داند و عبادت او را به سان پرستش خورشید از سوی خورشید پرستان واجب می‌داند و در واقع از همین نخست، خدایگان بودن کسری را که دیگر اعمال او را توجیه می‌کند، پایه و مایه کار خود می‌سازد و آن را به باد مسخره می‌گیرد:

سَجَدُوا لِكِسْرَى إِذْ بَدَأَ إِجْلَالًا كَسَجُودِهِمْ لِلشَّمْسِ إِذْ تَنَلَّأَ

خلیل در بیت دوم تا بیت پنجم، با سوالی سرزنش‌آمیز و توبیخ‌گونه مردم ایران را مخاطب قرار می‌دهد و با تعجب از آنها می‌پرسد که کدامین دلیل یا انگیزه، شیرانی چون آنها را به بره‌های رام و پست بدل نموده و چه چیز جنگاورانی چون آنها را خوار و حقیرنموده و چرا به بندگان کسری تبدیل شده‌اند و جان و مال و آبروی خود را تقدیم او می‌کنند و در برابرش او سجده می‌کنند؛ کارهایی که دور از فرهنگ ملی ایرانیان است.

يَا أُمَّةَ الْقُرَيْسِ الْعَرِيقَةَ فِي الْعُلَى مَاذَا أَحَالَ بِكَ الْأَسْوَدَ سِخَالًا؟

كُنْتُمْ كِبَارًا فِي الْحُرُوبِ أَعِزَّةً وَالْيَوْمَ بَسْتُمْ صَاغِرِينَ ضِئَالًا

شاعر در ابیات پنجم تا هشتم قصیده، کسری را به عنوان فردی خودخواه، متکبر، خودپسند، سربار ملت، منت‌گذار، ویرانگر کشور و کسی که کارهای خرد خود را بزرگ جلوه می‌دهد، معرفی می‌کند. در واقع طلای خالص فقط کسری

است و مردم همه در برابر او مس پست و بی ارزش هستند.

أَلْتَبْرُ كِسْرَى وَحَدَهُ فِى فَارِسٍ وَيَعْدُ امَّةً فَارِسٍ أَرْدَالَا
شَرُّ الْعِيَالِ عَلَيْهِمْ وَأَعْقُهُمْ لَهُمْ وَيَزْعَمُهُمْ عَلَيْهِ عِيَالَا

در بخش دوم، ابیات دهم تا پانزدهم قصیده شاعر از روز نامبارک قتل بزرگ مهر حکیم و حرکت و اجتماع به ظاهر شتاب‌آلوده مردم، برای دیدن مراسم اعدام او سخن به زبان می‌آورد؛ شاعر سعی دارد در این ابیات حالت به ظاهر شادمان، ولی در درون متلاطم و آشفته و خشمگین مردمی را بیان کند که از ترس کسری در آن جا جمع شده‌اند و باز به دلیل همان ترس، چهره هایشان برق تصنعی شادی را در خود دارد، اما برقی که آذرخش بر آن وسوزنده آن، چون تیر بر دل آن مردم نشست و دل آنها را خونابه ساخته و غرق در خون نموده است:

يَا يَوْمَ قَتَلِ بَرْزَجِمَهَرَ وَقَدْ أَتَوْا فِيهِ يُلَيُّونَ التَّدَاءَ عَجَالَا
مُتَالِّبِينَ لِيَشْهَدُوا مَوْتَ الَّذِي أَحْيَا الْبِلَادَ عَدَالَةً وَنَوَالَا

در بخش سوم قصیده شاعر به حضور پر زرق و برق کسری، در شرفی و ایوان بلند قصر خود اشاره دارد. همان کسرائی که آمده تا دستور اجرای مراسم اعدام را صادر کند، و خود نیز با شقاوت تمام تماشاگر آخرین صحنه از هنر شوم خود باشد. کسرائی که به ظاهر سایه و شبح اهورامزدا در زمین است، اما جامه‌های فاخر می‌پوشد و تخت زرین دارد، و شمشیرش جواهر نشان است، هم او که شرفی و ایوان بلند قصر ستم خود را محراب و سجده‌گاه مردمان درمانده و محروم نموده است:

وَيَلُوحُ كِسْرَى مُشْرِفًا مِنْ قَصْرِهِ شَمْسٌ تُضِيءُ مَهَابَةً وَجَلَالَا
شَبْحًا لِأَزْمُورَ الْعَظِيمِ مُمْتَلَاً مَلِكًا تَصُمُّ رِذَاءَهُ رُبَالَا

در بخش چهارم، شاعر سعی دارد تا دلیل این همه طغیان، استبداد و سرکشی کسری را توضیح دهد، او علت را دو چیز می‌بیند: نخست نوع رفتار تسلیم طلبانه مردم و قبول ظلم و ستم کسری، دوم، جهل و نادانی حاکم بر آنها؛ جهلی که ریشه در

دوام و پایداری حکومت‌های جائر دارد و لذا چون زخم کهنه‌ای می‌گردد که انسانها از آن غافل می‌مانند، گویا که اصلاً زخم خطرناکی به اسم ظلم و ستم وجود نداشته و ندارد:

مَا كَانَ كِسْرِي إِذْ طَغَى فِي قَوْمِهِ الْأَلِيمَا خَلَقُوا بِهِ فَعَالَا
 هُمْ حَكْمُوهُ فَاسْتَبَدَّ تَحَكُّمًا وَ هُمْ أَرَادُوا أَنْ يَصُولَ فَضَالَا
 وَالْجَهْلُ دَاءٌ قَدْ تَقَادَمَ عَهْدُهُ فِي الْعَالَمِينَ وَلَا يَزَالُ عُضَالَا

در بخش پنجم، شاعر به جلوس کسری و سران لشکر در شرفی و ایوان قصر اشاره دارد؛ جلوسی که برای با شکوه شدنش باید هزینه‌ای گزاف و در خور مقام کسری پرداخته شود و هزینه آن، آورده شدن همراه با شکنجه و عذاب «بزرگمهر» به میدان و صحنه نمایش، از طرف جلاد سنگدل می‌باشد؛ جلادی که با تکبر و خودکامگی حکیم را به جلو می‌راند:

وَ إِذَا اسْتَوَى «كِسْرِي» وَ اجْلَسَ دُونَهُ قُوَادُهُ الْبُسْلَاءُ وَالْأَقْيَالُ
 وَ إِذَا الْوَزِيرُ بُرَزَ جَمَهُهُ يَسُوقُهُ جَلَادُهُ مُسْتَهَادِيًا مُخْتَالًا

شاعر در ادامه قصیده «بیت ۳۰» دلیل مجازات و انگیزه صدور چنین حکمی علیه حکیم ایران را بیان می‌کند، حکمی که فقط به خاطر صحبت خیرخواهانه و نصیحت دلسوزانه حکیم صادر شده است. نزد کسری چه جسارتی بزرگتر از نصیحت و دلسوزی همراه با انتقاد. شاعر در این قسمت از قصیده، بیانی همراه با تعجب و اظهار تأسف و شگفتی دارد، آیا زبینه است که داناترین فرد مملکت در غلّ و زنجیر به میدان و محل اجتماع ملت آورده شود. آیا جای شگفتی نیست که حکیم محکوم به مرگ شود و افراد پست و نادان، آزاد و رها باشند. عجب زمانه و روزگار وارونه‌ای برقرار است.

شاعر کسری را مخاطب خود ساخته، می‌پرسد: آیا او این حق را دارد که با حکیم بزرگ ایران، نماد علم و فضیلت، چنین رفتاری را داشته باشد؟ شاعر با نگرش عمیق خود این کار را فقط نتیجه استبداد و فرعونیت کسری می‌داند، لذا او را

به سرکشیدن جامی از خون حکیم فرامی خواند. تا شاید با خوردن جامی از خون حکیم دل مرده خود را جان دوباره‌ای ببخشد، شاید با خوردن خون او آگاه گردد و از خواب سنگین غفلت برخیزد:

سَخِطَ الْمَلِيكَ عَلَيْهِ إِثْرَ نَصِيحَةٍ فَأَقْتَصَّ مِنْهُ غَوَايَةَ وَضَلَالاً
 «أُبْرَزُ جُمَهْرًا» حَكِيمُ فَارَسَ وَالْوَرَى يَطْأُ السُّجُونَ وَيَحْمِلُ الْأَغْلَالَ
 «كِسْرَى» أَتَنْهَى كُلَّ قَدَمٍ غَائِمٍ حَيًّا وَتُرْدِي الْعَادِلَ الْمِفْضَالَ
 أَيْنَ التَّفَرُّدُ مِنْ مَشُورَةِ صَادِقٍ وَالْحُكْمُ أَعْدَلُ مَا يَكُونُ جِدَالاً

شاعر در پایان این بخش قصیده از نبود یک قیامگر و مصلح توانمند و مقتدر در برابر ظلم کسری سخن می‌گوید؛ مصلحی که بتواند با اصلاح زیر ساختهای جامعه، مانع بروز حوادث تلخ از این قبیل شود. خلیل ناراحتی و تأسف خود را در این باب اینگونه بیان می‌کند:

لَوْ كَانَ فِي تِلْكَ النِّعَاجِ مُقَاوِمٌ لَكَ، لَمْ تَجِيءْ مَا جِئْتَهُ إِسْتِفْحَالاً
 لَكِنْ أَرَادَتْ مَا تُرِيدُ مُطِيعَةً وَتَنَاوَلَتْ مِنْكَ الْأَذَى إِفْضَالاً

مطران در بخش ششم قصیده، صحنه قدرت‌نمایی و مبارزه طلبی جلاد و مأمور اجرای حکم را به تصویر می‌کشد؛ جلادی که نمادی از قدرت و سلطه جبار کسری می‌باشد. او به عنوان مظهر و سخنگو و معجری این رفتار ناپسند، با غرور و مستی تمام و با حالتی استهزاء‌آمیز، خطاب به مردم می‌پرسد: آیا کسی در میان جمع هست تا بخواهد شفیع و حامی حکیم باشد؟ و به زبان ساده‌تر آیا کسی هست که به این جنایت بزرگ معترض باشد:

«نَادَاهُمُ الْجَلَادُ هَلْ مِنْ شَافِعٍ لِبُرِّرِ جُمَهْرٍ، فَقَالَ كُلُّ، لَا، لَا»

در این میان، تنها کسی که توجه کسری و جلاد او را به خود جلب می‌کند، دختر شجاع و قهرمان حکیم است، دختری جسور، ماه‌رو و دلربا هم‌او که آمده تا رسالت بزرگ فرزند حکیم دانا بودن را بر دوش گیرد؛ دختری که سینه امواج اقیانوس پرتلاطم جمعیت حاضر در صحنه را به سان یک کشتی محکم و پرصلابت

می شکافد و جلو می آید، تا به حکم ظالمانه کسری بر علیه نور و دانایی، دهان به اعتراضی سرخ بگشاید، دختر عفیف و پاکدامنی که پاکی و عفت و زیبایی او، همه و همه، نمادی از پاکی ملت ایران و مردم مظلوم آن است. دختر شجاع و بیدار دلی که خشم و اندوه ناشی از مجازات پدر زمام اختیار را از کفش ربوده و باعث شده تا بی اختیار نقاب و حجاب از چهره و قامت خویش برگیرد، کاری که نزد مردمان شریف ایران عار و ننگ بزرگ است. اما اوضاع و احوال حاکم بر صحنه مراسم چاره‌ای برای او باقی نمی‌گذارد، دختری که آمده تا بی پرده شمشیر زبان از غلاف سکوت برکشد و آن را چون صاعقه بر سر کسری و کسریان فرود آورد، آمده تا کسری را به خاطر اعدام حکیم به مرگ همه عدالت و خوبی بشارت بدهد:

و أدار «کسری» فی الْجَمَاعَةِ طَرْفَهُ فَرَأَى فَنَاءً كَالصَّبَاحِ جَمَالًا
تَسْهَى مَحَاسِنَهَا الْقُلُوبَ وَ تَنْثَنِي عَنْهَا عُيُونَ النَّاطِرِينَ كَلَالًا
تَفْرِي الصُّفُوفَ خَفِيَّةً مَنظُورَةً فَرَى السَّفِينَةَ لِلسَّجَابِ جِبَالًا

کسری از دیدن این صحنه تکان می‌خورد. مأمور و سفیری را به جانب دختر حکیم روانه می‌کند، و به جهت عوام فریبی و دور کردن افکار از حقیقت اعمال زشت خود، با حالتی توییح‌گونه و تهدیدآمیز، علت کشف حجاب و برداشتن نقاب را سؤال می‌کند. گوئیا کسری حافظ و پاسبان ناموس و آبروی مردم است. در مقابل این پرسش انحرافی، دختر حکیم، جوابی حکیمانه و دندان شکن تعبیه دارد و آن جواب چون تیر از چله کمان اندیشه والای او می‌جهد و صفیر کشان بر قلب کسری اصابت می‌کند، در صفیر آن تیر جواب، جملاتی چون، در این جمع مردی یا مردانی نمی‌بینم، اینها همه زن هستند چون مردان واقعی اجازه نمی‌دهند، که چنین ننگ و عاری در مقابل دیدگان آنها به وقوع بپیوندد، آیا مردان واقعی هرگز اجازه می‌دهند که در جلوی چشم آنها، داناترین فرد ایران مثله شود. پس مردی وجود ندارد، لذا از ازاله ستار و حجاب نباید هراسان بود. نباید سؤال کرد.

دختر حکیم می‌گوید: ای پیک باز گرد و به کسری بگو: گوارا باد تو را مرگ

حکیم، گوارا باد تو را مرگ نور و عدالت، پس در نبود او، حکومت برایت آسان می‌شود، چرا که حکومت بر زنان و اطفال در دسری نخواهد داشت.

فَأَشَارَ كِسْرِي أَنْ يُرَى فِي أَمْرِهَا فَمَضَى الرَّسُولُ إِلَى الْفِتَاةِ وَقَالَ
مَوْلَايَ يَعْجَبُ كَيْفَ لَمْ تَتَفَنَّبِي قَالَتْ لَهُ، أَتَعْجَبًا وَسُؤَالًا
أَنْظُرُ وَقَدْ قُتِلَ الْحَكِيمُ فَهَلْ تَرَى إِلَّا زُسُومًا حَوْلَهُ وَظِلَالًا
فَارْجِعْ إِلَى الْمَلِكِ الْعَظِيمِ وَقُلْ لَهُ مَاتَ النَّصِيحُ وَعِشْتَ أَنْعَمَ بِالْأُ
وَبَقِيَتْ وَحْدَكَ بَعْدَهُ رَجُلًا فُسِدَ وَأَزَعَّ النِّسَاءَ وَدَبَّرَ الْأَطْفَالَ
مَا كَانَتْ الْحَسَنَاءُ تَرْفَعُ سِتْرَهَا لَوْ كَانَ فِي هَذِهِ الْجُمُوعِ رِجَالًا

عبارات مختصر و حکیمانه دختر حکیم، نشان از شناخت و آگاهی عمیق او از احوال پدر دانشمند خود دارد، او نیز به خوبی می‌داند که ایران و حکومت ایران بدون حکیم، بیشتر به یک کودکستان و یتیم خانه شباهت دارد، و کسری در نبود حکیم باید بر زنان و کودکان ریاست و کیاست کند. چون دیگر مردی نمانده. خلیل مطران، در واقع سعی کرده تا در ابیات پایانی قصیده زبان حال دختر حکیم را با دیدگاه خود از این ماجرای جالب تاریخ ایران باستان یکسان نماید و انصافاً او در این کار به خوبی موفق بوده است.

در پایان، خوانندگان محترم را پیشاپیش به شرح دیگر قصیده او در باب تاریخ ایران باستان و اسطوره‌های آن تحت عنوان «ابنة بزرجمهر» - (دختر بزرجمهر) و آثار دیگری در این زمینه، وعده می‌دهم، إن شاء الله...

منابع :

- ۱- ایران در زمان ساسانیان، کریستین سن، ترجمه پیرنیا، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۲- تاریخ بیهقی، ابوالفضل بیهقی، به همت خطیب رهبر، انتشارات مهتاب، سال ۱۳۷۴.
- ۳- چهار مقاله عروضی سمرقندی، به همت دکتر محمد معین، انتشارات جامی.
- ۴- خلیل مطران، شاعر العربیة الابداعی، اسماعیل أدهم، مجلة المقتطف، رقم ۹۶-۹۴.
- ۵- خلیل مطران، شاعر العصر، نجیب جمال الدین، بیروت، ۱۹۴۹.
- ۶- خلیل مطران و مدرسته، مختار الوکیل، قاهره، ۱۹۴۷.

- ۷- دیوان خلیل مطران، طبع مصر، مطبعة دارالهلل، ۱۹۴۹.
- ۸- دیوان حمیدی شیرازی، چاپ دوم، ۱۳۶۷، جلد اول، نشر پازنگ.
- ۹- دیوان ملک الشعراء بهار، به کوشش، مهرداد بهار، انتشارات طوس، سال ۱۳۶۸.
- ۱۰- الادب العربی المعاصر، دکتر شوقی ضیف، قاهره.
- ۱۱- سبک شناسی، محمدتقی بهار، جلد اول. چاپ سوم، ۱۳۴۹، امیرکبیر.
- ۱۲- شاهنامه فردوسی، نسخه مرحوم فروغی، انتشارات امیرعلیشرنوایی.
- ۱۳- شرح احوال و آثار رودکی، سعید نفیسی، انتشارات امیرکبیر.
- ۱۴- الکامل فی تاریخ الادب العربی المعاصر، حنا الفاخوری، بیروت، ۱۹۸۰.
- ۱۵- محاضرات عن خلیل مطران، محمد مندور، قاهره، ۱۹۵۴.
- ۱۶- معجم الادباء، یاقوت الحموی، المجلد الاول، لبنان، بیروت.